

فهرست

- فصل ۷: ادبیات داستانی ۱۴۹
فصل ۸: ادبیات جهان ۱۶۴
نیایش ۱۶۷

بخش ۳ پایه دوازدهم ۱۶۹

- ستایش ۱۷۰
فصل ۱: ادبیات تعلیمی ۱۷۲
فصل ۲: ادبیات پایداری ۱۸۴
فصل ۳: ادبیات غنایی ۱۹۲
فصل ۴: ادبیات سفر و زندگی ۲۰۰
فصل ۵: ادبیات انقلاب اسلامی ۲۱۵
فصل ۶: ادبیات حماسی ۲۲۱
فصل ۷: ادبیات داستانی ۲۳۴
فصل ۸: ادبیات جهان ۲۵۰
نیایش ۲۵۴

بخش ۴ پیوستها ۲۵۷

- کنایه ۲۵۸
تاریخ ادبیات ۲۷۲
بخش ویژه املا ۲۸۱

بخش ۱ پایه دهم ۵

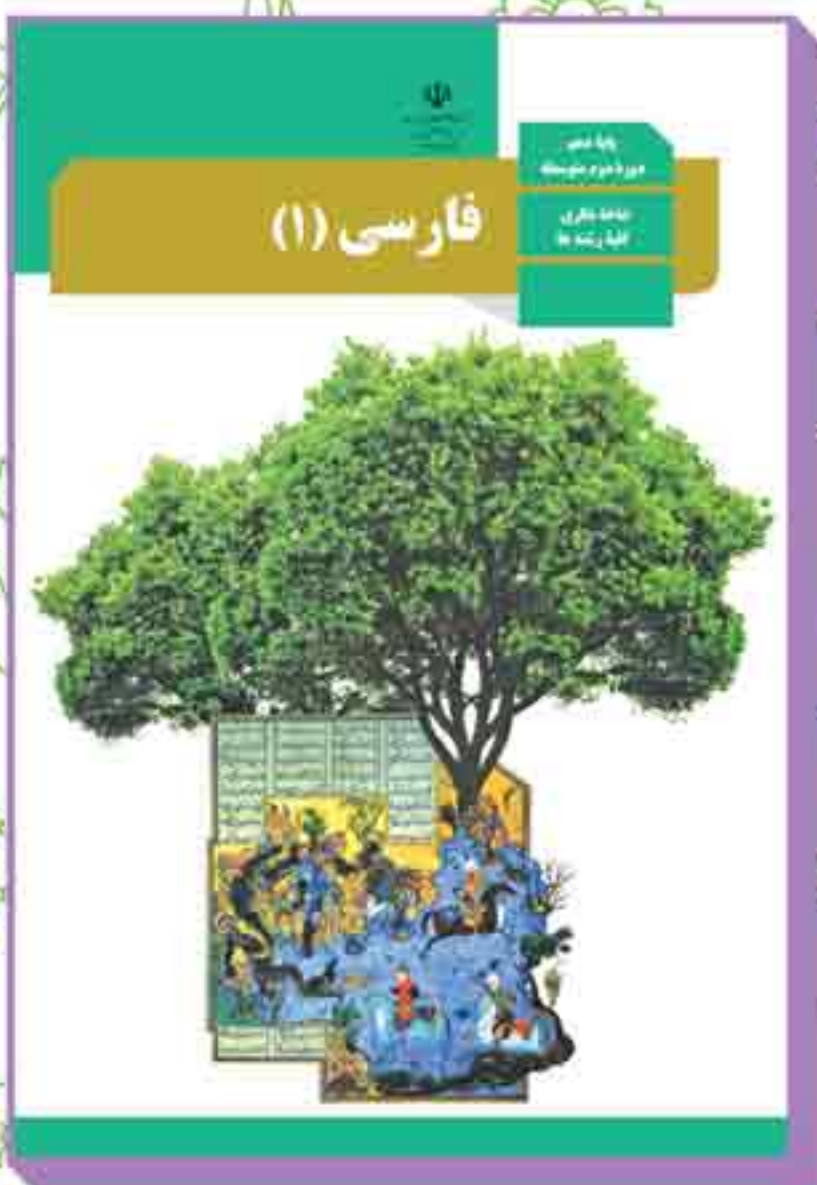
- ستایش ۶
فصل ۱: ادبیات تعلیمی ۸
فصل ۲: ادبیات سفر و زندگی ۲۱
فصل ۳: ادبیات غنایی ۳۱
فصل ۴: ادبیات پایداری ۳۸
فصل ۵: ادبیات انقلاب اسلامی ۴۵
فصل ۶: ادبیات حماسی ۵۴
فصل ۷: ادبیات داستانی ۶۲
فصل ۸: ادبیات جهان ۷۱
نیایش ۷۷

بخش ۲ پایه یازدهم ۸۱

- ستایش ۸۲
فصل ۱: ادبیات تعلیمی ۸۳
فصل ۲: ادبیات سفر و زندگی ۹۹
فصل ۳: ادبیات غنایی ۱۱۲
فصل ۴: ادبیات پایداری ۱۲۱
فصل ۵: ادبیات انقلاب اسلامی ۱۳۱
فصل ۶: ادبیات حماسی ۱۳۶

فارسی ۱

پایه دهم





ستایش به نام کردگار

کلمه	معنی / توضیحات
کردگار	خدای تعالی دراصل انجام‌دهنده
هفت افلاک	هفت آسمان، آسمان‌ها مجازاً همه هستی
افلاک*	آسمان‌ها، چرخ‌ها شکل مفرد فلک
پیدا کردن	آفریدن، خلق کردن
کفی خاک	مقدار اندکی خاک / کف مجازاً مقداری اندک
<p>◀ به نام کردگار هفت افلاک که پیدا کرد آدم از کفی خاک</p>	
فضل*	بخشش، گرم، نیکویی، دانش معنی دیگر برتری
نظر	توجه (نظر کردن: توجه کردن)
<p>◀ الهی فضل خود را یار ما کن ز رحمت، یک نظر در کار ما کن</p>	
رزاق*	روزی‌دهنده (مرزوق: روزی داده‌شده)
خلاق	آفریننده معنی دیگر مبتکر
زهی*	آفرین معنی دیگر از ادات افسوس / ویژگی هر آلت موسیقی دارای زه
کام*	سقف دهان مجازاً دهان، زبان / معنی دیگر آرزو
پدیدار	آشکار، نمایان
حقیقت	به‌درستی، به‌راستی
پرده برداشتن	آشکار کردن، نشان دادن (کنایه)
رُخسار	چهره، وجنه هم‌معنی عارض، سیما، عذار
<p>◀ چو در وقت بهار آیی پدیدار حقیقت، پرده برداری ز رُخسار</p>	

فروغ* روشنایی، پرتو

عجایب شگفتی‌ها

◀ **فروغ** رویت اندازی سوی خاک **عجایب** نقش‌ها سازی سوی خاک

از آتش از آن او را (به این دلیل برای او رنگ‌های بی‌شمار است.)

وصف تشریح، تعریف، توصیف شکل جمع اوصاف

یقین دانستن مطمئن بودن

جان جان ذات حق تعالی

.....

.....

.....

.....

.....



فصل ۱

ادبیات تعلیمی

چشمه و سنگ

درس ۱

معنی / توضیحات	کلمه
شور و غوغاکنان	غُلغله‌زن*
خودنما، جلوه‌گر (کنایه)	چهره‌نما
شتابنده، سریع	تیزپا*
◀ گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غُلغله‌زن ، چهره‌نما ، تیزپا	
بیرون زدن، بالا آوردن (کف به دهان بر زدن کنایه از «خشمگین شدن»)	بَر زدن
میدان جنگ، جای نبرد معنی دیگر شگفت‌انگیز، عالی	معرکه*
بی‌همتا، بی‌نظیر	یکتا
بزرگ و عزیز (کنایه)	تاج سر
بوته گل، گل سرخ، بیخ بوته گل	گلبن*
◀ گفت: درین معرکه ، یکتا منم تاج سرِ گلبن و صحرا، منم	
شانه، کتف معنی دیگر دیشب	دوش
پیچ و خم زلف معنی دیگر شکننده، شکست	شکن*
برآمدن، سر زدن، رویدن معنی دیگر باد کردن در چیزی	دمیدن
سنگ گران‌بها معنی دیگر اصل و نژاد / استعاره از گل‌ها	گُهر

تابناک	درخشان، دارای پرتو
بَر	کنار، پهلو معنی دیگر آغوش، جسم، پهلو، خشکی
گریبان	یقه هم معنی جیب (سربه گریبان فروردن: کنایه از «خجالت کشیدن»)
حامل	حمل کننده (در این درس: صاحب)
پیرایه*	زیور هم معنی حلیه، حلیت
برازندگی*	لیاقت، شایستگی مصدر برآزیدن
پرتو	روشنایی، فروغ
نیلوفری*	به رنگ نیلوفر، لاجوردی، صفت نسبی، منسوب به نیلوفر (پرده نیلوفری: آسمان لاجوردی / پرده: حجاب)
همسری	برابری معنی دیگر زناشویی، ازدواج

◀ در بُنِ این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟

نَمَط*	روش، نوع
بحر	دریا شکل جمع بحار، بحور
سهمگن	سهمگین، ترسناک، مهیب هم معنی مخوف
نادره*	بی نظیر، بی مانند معنی دیگر نادر
نعره	فریاد، بانگ بلند معنی دیگر غریو، خروش
فلک	آسمان، سپهر، گردون معنی دیگر چوبی برای تشبیه
دیده سیه کردن	چشم دوختن، خیره شدن (در این درس: کنایه از «ترسناک و خشمگین شدن»)
زهره در	ترسناک (زهره در شدن: به ترس و وحشت افتادن، بسیار ترسیدن)

◀ **نعره** برآورده، **فلک** کرده کر **دیده سیه کرده**، شده **زهره در**

راست	درست، عیناً معنی دیگر مستقیم؛ سالم، صواب
یله*	رها، آزاد (یله دادن: تکیه دادن)

◀ **راست** به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل، **یله**



غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم	هنگامه*
مهلكه، زمین پست، هلاکت (البته محل هلاکت درست است).	ورطه*
دوری کردن، عقب‌نشینی کردن (کنایه)	قدم درکشیدن
◀ خواست کزان ورطه ، قدم در کشد خویشان از حادثه برتر کشد	
لیکن، اما	لیک
سرگشته، حیران، فرومانده، لجوج، بیهوده	خیره*
ساکت شدن (کنایه)	گوش ماندن
◀ لیک چنان خیره و خاموش ماند کز همه شیرین‌سخنی، گوش ماند	

گنج حکمت خلاصه دانش‌ها

به دست آوردن، حاصل کردن	تحصیل
صفت، خصوصیت شکل جمع خصایل	خصلت
◀ هر کس این پنج خصلت را داشته باشد، از آب حقیقت و... سیراب شده است.	

درس ۲ از آموختن ننگ مدار

معنی / توضیحات	کلمه
استراحت نکن، دست از کار نکش مصدر آسودن	میاسا
نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده (نمای: نشان بده، از مصدر «نمودن»)	نموده*
نگه‌دار مصدر داشتن، به معنی: دارا بودن، نگهداری کردن	مدار
انسان ریاکار و دورو (کنایه) معنی دیگر متظاهر	گندمنمای جوفروش
عدل و انصاف	داد

◀ به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندم‌نمای جو فروش نباشی؛ و اندر همه کاری داد از خویشتن بده.

مُستغنی* بی‌نیاز

تیمار* اندیشه، خدمت و محافظت از کسی که بیمار باشد. (تیمار داشتن: غم‌خواری)

◀ اگر غم و شادیت بُود، به آن‌کس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد.

پیدا مکن نشان نده

فعل عمل، کار

مُحال* دروغ، بی‌اصل، ناممکن

بِنگردی (نگردی) برنگردی، دور نشوی، منصرف نشوی

◀ بدان کوش که به هر مُحالی، از حال و نهاد خویش بِنگردی

از جای شدن از جای حرکت کردن، عصبانی شدن (کنایه)

◀ که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند

مَشْمُر به حساب نیاور (شمردن: به حساب آوردن)

ضایع* تباه، تلف معنی دیگر نغله، هرز

سزا درست و شایسته، سزاوار

خاصه مخصوصاً

قرابت* خویشی و خویشاوندی هم‌خانواده مقرب

◀ رنج هیچ‌کس ضایع مکن و همه‌کس را به سزا، حق‌شناس باش؛ خاصه قرابت خویش را

حرمت داشتن محترم شمردن

مُولع* شیفته، بسیار مشتاق، حریص، آزمند هم‌خانواده وَّلَع

◀ پیران قبیلهٔ خویش را حرمت‌دار، ولیکن به ایشان مُولع مباش

رَسْتَن رها شدن، نجات یافتن (رُستن: رویدن)



خسرو

روان خوانى

ارتجالاً* بی درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن

◀ صفحه سفیدی را باز می کرد و **ارتجالاً** انشایی می ساخت.

رَسَا رسنده، بلند هم معنی **بلیغ**

مَبْلَغ مقدار شکل جمع **مبالغ**

شاخ شمشاد نماد زیبایی است، بلندبالا و زیبا

تَقْرِیر* بیان، بیان کردن هم خانواده **اقرار**

◀ سبک «**تقریر**» او در انشا تقلیدی بود کودکانه از گلستان سعدی.

نصاب الصببان نام کتابی است از ابونصر فراهی

مفتول* سیم، رشته فلزی دراز و باریک

زنگاری* منسوب به زنگار، سبزرنگ

مُلتفت شدن* آگاه شدن، متوجه شدن

◀ حتی با عینک دور بیضی و دسته **مفتولی** و شیشه های کلفت **زنگاری**، درست

و حسابی نمی دید و **ملتفت نمی شد**.

باری* الْقَصَه، به هر حال، خلاصه معنی دیگر یک بار،

محموله ای، آفریننده

دی دیروز، دیشب

سرا خانه، مکان هم معنی **دار**، بیت

بَرزن کوچه و محله

بال و پَر افراشتن بالا بردن بال و پَر، حالت حمله و تهاجمی گرفتن (کنایه)

درهم آمیختن درگیر شدن، گلاویز شدن

گردبرانگیختن در این جا «حمله به قصد کشتن کسی» (کنایه)

◀ «**دی** که از دبستان به **سرای** می شدم، در کنج خلوتی از **بَرزن**، دو خروس را

دیدم که **بال و پَر افراشته**، **درهم آمیخته** و **گرد برانگیخته اند...**»

متداول*	معمول، مرسوم
مُحاوره	گفت‌وگو کردن
عرض	بیان مطلبی با احترام و ادب معنی دیگر پهناء، مدت
صدمت	آسیب، کوفتگی (صدمه)
لاجرم*	ناگزیر، ناچار هم معنی لابد
سپر انداختن	تسلیم شدن (کنایه)
◀ لاجرم سپر بینداخت و از میدان بگریخت.	
غالب	غلبه کننده، پیروز، چیره معنی دیگر قاهر
مغلوب	شکست خورده هم خانواده غلبه، غالب، تغلب
مَخذول*	خوار، زبون گردیده هم معنی ذلیل
استرحام*	رحم خواستن، طلب رحم کردن (ترحم: رحم کردن)
◀ بر حریف مغلوب که تسلیم اختیار کرده، مخذول و نالان استرحام می‌کرد، رحم نیاورد.	
مغلوب*	شکست خورده، بازنده هم معنی مقهور
دشنه	خنجر، کارد بزرگ
حلال کردن	ذبح و سر بریدن شرعی معنی دیگر گذشت کردن
◀ نخست خروس مغلوب را با دشنه ‌ای که در جیب داشتیم، از رنج و عذاب برهانیدم و حلالش کردم .	
بِسْمَل کردن*	سر جانور را بریدن (از آن جا که مسلمانان در وقت ذبح جانور «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌گویند، به همین دلیل به عمل ذبح کردن «بِسْمَل کردن» گفته می‌شود).
هلیم	غذایی لذیذ که با گندم پوست کنده و گوشت تهیه می‌شود.
طعمه	خوراک، غذا
خسروانی*	خورش و غذای شاهانه (خسروانی: ۱- شاهان ۲- منسوب به خسرو، ایهام محسوب می‌شود).
خورش	
◀ مخور طعمه جز خسروانی خورش که جان یابدت زان خورش، پرورش	



بدسگال*	بداندیش، بدخواه
◀ دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمر هفتاد و هشتاد سال	
دوات*	مُرکب دان، جوهر
ورانداز کردن	چیزی یا کسی را به دقت نگرستن، نگاه عمیق و کنجکاوانه
وقار	حالت فرد با متانت و سنگینی، شکوه و جلال
طمأنینه*	آرامش، سکون و قرار معنی دیگر وقار
◀ کُرک و پشمِ سرِ قلم را با وقار و طمأنینه تمام پاک کرد.	
الزام*	ضرورت، لازم گردانیدن، واجب گردانیدن
حرام از...	در این جا «دریغ از»
◀ حرام از یک کف دست کاغذ و یک بند انگشت مداد که خسرو به مدرسه بیاورد.	
کُفیت*	اسب سرخ مایل به سیاه (کمیتش لنگ بود: کنایه از این که در کارش ضعف داشت).
◀ در ریاضی که « کمیتش لنگ بود ...»	
تصدیق نامه*	گواهی نامه
خشت زدن	زیاد حرف زدن (کنایه)
◀ شعر هم می گفت؛ زیاد هم می گفت؛ اما به قول نظامی « خشت می زد ».	
شهناز*	یکی از آهنگ های موسیقی ایرانی، گوشه ای از دستگاه شور
◀ خسرو زنگ قرآن، در « شهناز » شوری به پا کرده بود.	
عتاب کردن*	خشم گرفتن بر کسی، سرزنش کردن معنی دیگر غضب کردن
تلاوت	قرائت کردن، خواندن کتاب هم خانواده تالی
◀ وارد کلاس شد و به میرزا عباس عتاب کرد که «این تلاوت قرآن نیست. آواز خوانی است!»	
دانگ*	بخش، یک ششم چیزی

شعر عرب	سرودی که شتربانان عرب برای شترها می خوانند تا سریع تر حرکت کنند (= حُدی)
کثر طبع	غیرعادی، بی ذوق (طبع: سرشت)
◀ اُشتر به شعر عرب در حالت است و طَرَب گر ذوق نیست تو را کثر طبع جانوری	
صاحب دل*	عارف، آگاه
مألوف*	خوگرفته معنی دیگر اَلَفْت گرفته
حَلَبی*	ورقه نازک فلزی، از جنس حَلَب معنی دیگر منسوب به حلب، شهری در سوریه
گُل و بَتّه	نقش گیاهان بر روی پارچه یا لباس
◀ بر خلاف عادت مألوف یک کیف حلبی که روی آن گُل و بَتّه نقاشی شده بود، به مدرسه آورد.	
ضمایم*	همراهها، پیوستها (در این درس: نشانهای دولتی) شکل مفرد ضمیمه
تعلیقات*	پیوستها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب (در این درس: نشانهای ارتشی) شکل مفرد تعلیق
◀ تصویر سرتیپ را با «ضمایم و تعلیقات» در نهایت مهارت و استادی کشید.	
طبیعت*	خو، عادت، طبع و سرشت
◀ این را من از روی «طبیعت» کشیده‌ام.	
رهاورد	سوغات، ارمغان
باب دندان	مطابق میل و سلیقه (کنایه)
نصیب	قسمت و بهره
حُجَب*	شرم و حیا هم معنی آزر
◀ سرتیپ هم که رهاوردی باب دندان نصیبش شده بود، با خوش رویی و در عین حجب و فروتنی آن را گرفت.	



تدبیر	به پایان کاری نگرستن و در آن اندیشیدن هم معنی حزم، درایت
فیاض*	بسیار فیض دهنده، بسیار بخشنده معنی دیگر رادمرد، جوان مرد، بخشنده
◀ گفتم خسرو، آوازی بسیار خوش داشت و استعدادی فیاض در فراگرفتن موسیقی.	
آوان*	وقت، هنگام معنی دیگر آغاز / هم معنی عنفوان
◀ یکی از دوستان موسیقی شناس که در آن آوان دو کلاس از ما جلوتر بود.	
مُطربى*	عمل و شغل مطرب (مطرب: کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشه خود سازد).
مَسخرگی*	لطیفه گویی، دلچسپی
خودرو*	خودرأی، خودسر، لجوج
آندرز	پند، نصیحت هم معنی موعظه
شِگرف	عجیب، نیکو، زیبا هم معنی طُرفه
قوی پنجه	آن که زور بازو دارد (کنایه)
چالاک	زرنگ، کسی که کاری را تند و سریع انجام می دهد. هم معنی چُست
فرو کوفتن	ضربه زدن، آسیب رساندن
◀ خسرو حریف را با چالاکى و حسابگری به قول خودش « فرو کوفت »	
تکریم*	گرامی داشت
تنگ نظر	حسود هم معنی بخیل
عَنودان*	ستیزه کاران، دشمنان و بدخواهان شکل مفرد عنود
بدگهر	بدرشت، بدذات، بدنژاد (گهر: اصل و نژاد، ذات)
لَهو*	بازی و سرگرمی، آن چه مردم را مشغول کند.
لَعِب*	بازی (لهو و لعب: خوش گذرانی)
◀ «حسودان تنگ نظر و عنودان بد گهر » وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند.	

خواری، سبکی هم‌خانواده استخفاف	خِفَت
محل جمع شدن آب‌های کثیف و بدبو	مَنْجَلاب*
خلاصه، حاصل کلام	فِي الْجَمَلَه
گناهان شکل مفرد معصیت	مَعاصِي*
زشت، ناپسند	مُنْكَر*
چیزی که نوشیدن آن مستی می‌آورد؛ مثل شراب.	مُسْکِر*
◀ «فِي الْجَمَلَه» مانند از مَعاصِي ، مُنْكَرِي که نکرد و مُسْکِرِي که نخورد.	
با محبت، مهربان (کنایه)	خون گرم
لاغر و باریک‌اندام	تَکِيدَه*
بدبختی، خواری (کنایه)	سیه‌روزی
◀ از چهره تَکِيدَه اش بدبختی و سیه‌روزی می‌بارید.	
شنیدن، گوش دادن (مستمع: شنونده)	اِسْتِمَاع
برای چه کسی می‌گویی؟	لِمَنْ تَقُول*
◀ «مَنْ گوش اِسْتِمَاع ندارم، لِمَنْ تَقُول».	
چکیدن، ترشح کردن	تراویدن
فرمان دادن و حکم کردن، قضا و قدر	قضا
◀ کبوتری که دگرآشیان نخواهد دید قضا همی بَرَدش تا به سوی دانه و دام	
جامه‌ای کم‌ارزش، گلیم درشت و کلفت	پِلاَس*
کهنه، فرسوده	مُنْدَرَس*
ذوق، استعداد	قَرِيحَه
◀ خسرو در گوشه‌ای، زیر پِلاَسِي مُنْدَرَس ، بی‌سروصدا، جان سپرد و آن همه استعداد و قَرِيحَه را با خود به زیر خاک برد.	



گروه‌های املايى فصل ۱



کلمه	معنى	کمم نکته
فضل و بخشش	هم‌معنى هستند.	فضول (بخشش‌ها)
نظر کردن	توجه کردن	نذر (نیاز، قربانى) منظر، نظاره، انظار
رزاق و خلاق	روزی‌دهنده و آفریننده	رازق، مرزوق، ارتزاق
وصف کردن	شرح و بیان	اوصاف / واصف (وصف‌کننده)
ادبیات تعلیمی	ادبیات آموزشی	ادیب، مؤدب، تعلم، علیم
غلغله‌زن	شور و غوغاکنان	
حامل سرمایه	صاحب سرمایه	محموله، حمال
نمط و روش	هم‌معنى هستند.	نمد (نوعى فرش)
دورى از مبدأ	دورى از محل آغاز	مبادى (مبدأها)
بجر خروشنده	دریای خروشان	بحار، بحور
سهمگن و مهیب	هم‌معنى هستند.	هم‌خانواده: مهابت
خواست و خواهش	هم‌معنى هستند.	خاستن (برآمدن)
ورطه و مهلكه	زمین پست	هلاک، هالک
حادثه طبیعى	حادثه معمولی	حوادث، حادث
تحصیل علم	کسب علم	محصول، حصول
حرام‌خوار	کسى که حرام مى‌خورد.	خار (تیغ گیاه)
غافل بودن	بی‌خبر بودن	مغفل (نادان)، اغفال، تغافل
نیک‌خصلت	خوش‌خلق	خصایل، خصال
منسوب به او	نسبت داده‌شده به او	منسوب (گماشته شده) / انتساب، نسب
از داور مستغنى	از قاضى بی‌نیاز	استغنا، غنى

ابطال، مَبطل	متضاد هستند.	حق و باطل
تضییع	تباه کردن	ضایع کردن
غرابت (شگفتی) قریب، اقربا، مقرب، تقریب	خویشاوندی خود	قرابت خویش
وَلع / حرص	هم‌معنی هستند.	مُولع و حریص
معالی (بلندی‌ها، بزرگواری‌ها)	نام نویسنده قابوسنامه	عنصرالمعالی
	هم‌معنی هستند.	ارتجالاً و بی‌درنگ
رَنا (شعر گفتن درباره مرگ کسی، مرثیه)	گرم و رسنده، بلند	گرم و رسا
مُقَری، قاری، اقرار	شیوه بیان	سبک تقریر
نصاب (حد معین از چیزی)، صبیان (کودکان)	نام کتابی است.	نصاب الصبیان
التفات	متوجه شدن	ملتفت شدن
مصاحبت، مصاحب	هم‌معنی هستند.	صحبت و محاوره
ارز (ارزش، پول بیگانه) / ارض (زمین)	گفتن	عرض کردن
مصدوم، تصادم	هم‌معنی هستند.	صدمت و آسیب
قالب (شکل، جسم)	خروس پیروز	خروس غالب
مقلوب (وارونه‌شده، برگردانیده‌شده)	رقیب شکست‌خورده	حریف مغلوب
خذلان (خواری)	خوار و نالان	مخذول و نالان
ترحم، رحمت، ترحیم	طلب رحم کردن	استرحام کردن
معذب، تعذیب	هم‌معنی هستند.	رنج و عذاب
هلال (ماه نو، نیم‌دایره)	سر بریدن	حلال کردن
حلیم (صبور)	نوعی غذای چرب	هلیم چرب
موقر	هم‌معنی هستند.	وقار و طمأنینه
ملزوم، لزوم	ضرورت داشتن	الزام داشتن



عتاب کردن	خشم گرفتن
تلاوت کردن	قرائت کردن
ذوق و طبع	سلیقه و سرشت
عادت مألوف	عادت خو گرفته
ضمایم و تعلیقات	پیوست‌ها
نصیب و بهره	هم‌معنی هستند.
حُجَب و فروتنی	شرم و تواضع
لذت تمام	لذت بردن کامل
استعداد فیاض	ذوق و توانایی فراوان
اوان و دوران	هم‌معنی هستند.
مطربى و مسخرگى	نوازندگی و لطیفه‌گویی
گوش اطاعت	گوش فرمان‌برداری
لهو و لعب	خوش‌گذرانی
معاصی و گناهان	هم‌معنی هستند.
منکر و مُسکر	زشت و مست‌کننده
گوش استماع	گوش شنیدن
قریحه و استعداد	هم‌معنی هستند.
قضا و قدر	سرنوشت مقدر
	تالی (تلاوت‌کننده)
	طبایع / مذاق، ذائقه
	هم‌خانوده: اَلْفَت
	ذمایم (نکوهیده‌ها)
	نسیب (با نَسَب بودن)
	حجاب
	لذات / التذاد، لذیذ
	مستفیض، فیض، افاضه
	تمسخر، سخره
	طاعت، مطاوعت
	مَلْهَى (آلت فساد) / ملعبه (بازیچه)
	عاصی، عصیان
	سُکَر (مستی)
	مستمع، سماع، سمیع
	قرايح
	غزَا (جنگ) / غَدْر (خیانت)



پیوست‌ها

■ کنایه

■ تاریخ ادبیات

■ بخش ویژه املا



کنایه‌های پایه دهم

درس ۱: نظر کردن (توجه کردن) • پرده برداشتن (آشکار کردن)
 • خندان شدن گل (شکفتن گل) • چهره‌نما (خودنما، جلوه‌گر) • تیزپا (شتابان)
 • کف به دهان بر زدن (خشمگین شدن) • تاج سر بودن (عزیز و سرور بودن)
 • بوسه زدن (دوست داشتن) • سر به گریبان بردن (پنهان شدن)
 • مست شدن (از خود بی خود شدن) • دیده سیه کردن (خیره شدن)
 • زهره‌در (ترسناک) • کر کردن فلک (بلند بودن صدا) • قدم در کشیدن
 (عقب‌نشینی کردن) • برتر کشیدن (رها کردن) • خیره‌ماندن (ساکت شدن)

درس ۲: گندم‌نمای جو فروش (انسان ریاکار) • از جای شدن (خشمگین شدن)
 • ضایع کردن رنج کسی (قدرناشناسی) • مثل شاخ شمشاد
 (سرحال و شاد) • بال و پر افراشتن (حالت حمله گرفتن)
 • خوشمزگی (شوخ‌طبعی) • تیره شدن چشم (بی‌هوش شدن)
 • سپر انداختن (تسلیم شدن) • حلال کردن (سر بریدن) • سنگ‌دلی
 (بی‌رحمی) • بسمل کردن (سر بریدن) • آب خوردن (آرامش داشتن)
 • بدسگال (دشمن) • چهره‌گشاده (خوشحال) • یک کف دست،
 یک بند انگشت (مقدار کم، حداقل) • لای کتاب را باز کردن (کتاب
 خواندن) • لنگ بودن کمیت (ناتوانی و تسلط نداشتن) • از جان و
 دل دوست داشتن (بسیار دوست داشتن) • خشت زدن (پرحرفی)
 • شش دانگ (کل و همه) • قوت داشتن دست (مهارت داشتن)
 • باب دندان (مطابق میل) • بالا کشیدن (خوردن) • فرودادن
 (بلعیدن) • زمین زدن (شکست دادن) • قوی پنجه (نیرومند)
 • چشم برهم زدن (زمان کوتاه) • پشت کسی را به خاک رساندن (شکست
 دادن) • تنگ‌نظری (حسادت) • به گوشه‌ای خزیدن (انزوا و تنهایی)
 • رو نمان کردن (گوشه‌گیری و انزوا) • مرد میدان بودن (توانایی داشتن)

کنایه‌های پایه یازدهم

درس ۱: ی دست و پای (ناتوان) • به سر می برد (کنایه از طی می کند).
• شوریده رنگ (پریشان و آشفته) • به چنگ آوردن (شکار کردن) • به کنجی نشینم (دست به کاری نزنم).
• زنخدان فرو برد به جیب (منتظر ماند)
• خود را بر جایی انداختن (متکی بودن به دیگران، تلاش نکردن) • دست گرفتن (یاری رساندن) • خود را افکندن (تظاهر به ناتوانی) • کمر بستن (آماده شدن)
• چاشنی بخش (دلپذیر کننده) • سر بلندی (دارای افتخار و بزرگی) • یک موی (تعداد ناچیز و کم) • پای یک سو نهادن (کاری نکردن، کناره گیری)

درس ۲: رخت کشیدن (نقل مکان کردن و رفتن) • پای باز کشید (ترک کرد، رها کرد) • رقم کشیدن از قلم کسی (تقلید از کسی)
• قدم کشیدن (راه رفتن) • رقم کشیدن (نوشتن، نقش زدن) • خامی (بی تجربگی، نادانی) • به ده درم درمانده بودن (فقیر بودن) • شمار دادن (بازخواست شدن) • از آن جهان آمده (عمر دوباره یافته)

درس ۳: دلش آرام نبود (نگران بود) • سوختگان عالم (عاشقان)
• زانو زدن (آماده یادگیری شدن اظهار شاگردی کردن) • گریزپا (رَمنده و بی علاقه) • دل برکندن (ترک کردن، فراموش کردن) • خانه به خانه (جست و جوی دقیق) • در به در (جست و جوی دقیق) • گوشه به گوشه (هر جای ممکن) • کو به کو (هر جای ممکن) • گرد کسی یا چیزی گشتن (دل بستگی) • امید بریدن (ناامیدی) • یار ملک بودن (داشتن مقام بلند، ارزشمندی) • بخت جوان یار ما (خوشبختیم)
• سر به بالین نهادن (خوابیدن و آرمیدن) • آن را دوا نباشد (کنایه از بی علاج بودن) • به دام چیزی افتادن (گرفتار شدن)

درس ۴: چابک دستی (چالاکی و زرنگی) و زرنگ • سبک سری (شیطنت و بازیگوشی) • ریشه دواندن (ماندگار شدن) • دل بستن



کنایه‌های پایه دوازدهم

درس ۱: پرده ناموس کسی را دریدن (بی آبرو و رسوا کردن وی)
 • بر آمدن کاری از دست کسی (توانایی او برای انجام آن کار) • از عهده کاری به در آمدن (آن کار را به خوبی انجام دادن) • خبر شدن: کنایه از «اطلاع یافتن و آگاه شدن» • باز نیامدن خبر: کنایه از «محو شدن»

درس ۲: گریبان گرفتن (گلاویز شدن با کسی) • ناهمواری راه (نا به سامانی اوضاع اجتماعی) • از سر افتادن کلاه (بی آبرو شدن) • دست شستن از چیزی (ترک آن چیز) • صاحب نظر (آگاه) • زیر و زبر شدن (دگرگون شدن) • پای تا سر (تمام وجود) • بی پا و سر شدن (ترک خود کردن) • خاک شدن (تواضع داشتن)

درس ۳: ثابت قدم (دارای اراده قوی) • سلسله جنبان (محرک) • از قلم افتادن (ذکر نشدن) • صاحب قلم (نویسنده)

درس ۵: جانت می سوزد (کشته می شوی) • بر تخت نشستن (بروز توانمندی)
 • از بن برکندن (نابود کردن) • پای دربند (اسیر) • از دیوار راست بالا رفتن (شلوغی و شیطنت کردن) • سر کار گذاشتن (کسی را بیهوده به کاری مشغول کردن) • کار دستمان می دهد (اذیتمان می کند) • تابلو بودن (به چشم آمدن) • چهار نعل (سریع) • موبه مو (در کمال دقت) • معجز سفید از سر برداشتن (ترک ناتوانی) • نشستن بر اورند کبود (ابراز قدرت و توانمندی)

درس ۶: شرحه شرحه شدن سینه (رنج بسیار دیدن) • پرده دریدن (رسوا کردن، آشکار کردن راز) • از کسی بریدن (جدا شدن) • راه پر خون (راه پر خطر عشق) • روزش دیر شد (خسته شد) • دامن کسی گرفتن (دادخواهی کردن)

درس ۷: روی نمودن (توجه کردن) • در عشق قدم نهادن (عاشق شدن)



تاريخ ادبيات پايه دهم

نيما يوشيج
(علي اسفندياري)

چشمه و سنگ (نظم)
فصل ۱ / درس ۱



عطار نيشابوري

الهي نامه (نظم)
فصل ۱ / درس ۱



عنصر المعالي
كيكاووس

قايوس نامه (نثر)
فصل ۱ / درس ۲



محمدي اشتهاردی

داستان های صاحب دلان
(نثر)
فصل ۱ / درس ۱



عبدالحسين وجداني

داستان خسرو
(نثر)
فصل ۱ / درس ۲



سعدی

گلستان (شبي در کاروان)
(نثر آميخته به نظم)
فصل ۲ / درس ۳



ناصر خسرو

سفر نامه (سفر به بصره)
(نثر)
فصل ۲ / درس ۳



جلال آل احمد

ارزيابي شتابزده (پيرمرد)
چشم ما بود (نثر)
فصل ۲ / درس ۵



سهراب سپهری

اتاق آبي (كلاس نقاشي)
(نثر)
فصل ۲ / درس ۵



۱۰ اصل طلایی املاي کنکور

۱ شکل صحیح املاي هر واژه را از طریق واژه‌های قبل و بعد، ریشه و یا متضاد آن می‌توان تشخیص داد. سفر / حضر (متضاد) هادی / هدی (ریشه)

۲ هر وقت بر سر فعلی که با همزه شروع می‌شود «ب، م، ن» بیاید، همزه به «ی» تبدیل می‌شود:
ب + انداخت ← بینداخت

• این نوع غلط‌ها با عنوان غلط **رسم الخطی** در کنکور آورده می‌شوند.

۳ در کنکور سراسری «تشدید» جزو غلط‌های املاي نیست و به حساب نمی‌آید.

۴ برای تشخیص نوع «گذار» و «گزار» بهتر است این گونه عمل کنید: «گزاردن» معمولاً به معنی انجام دادن، به جا آوردن، تعبیر کردن است. «گذاشتن» به معنی نصب کردن، وضع کردن و رها کردن است.

• همیشه باید ببینید که واژه مورد نظر به «گزاردن» تمایل دارد یا «گذاشتن»، آن‌گاه به راحتی می‌شود املاي واژه را تعیین کرد:

شکر گزار	◀	• شکر گزاردن	◀	شکر گذاشتن
پایه گذار	◀	• پایه گذاشتن	◀	پایه گزاردن
نماز گزار	◀	• نماز گزاردن	◀	نماز گذاشتن
سرمايه گذار	◀	• سرمايه گذاشتن	◀	سرمايه گزاردن

واژه‌های هم‌آوا

تخته سنگ	صخره	برجستگی روی سوهان یا لاستیک	آج
ریشخند (تمسخر)، بیگاری	سُخره	دندان فیل	عاج
جشن و شادی	سور	آینده، آتی	آجل
بوق، شاخ حیوان که در آن می‌دمند	صور	شتاب کننده (عجله)	عاجل
بانگ و فریاد	صوت	ماه نهم شمسی، آتش	آذر
صفیر، هشتک	سوت	عموی حضرت ابراهیم	آزر
بادی که از شرق می‌وزد	صبا	لوازم خانه	اثاث
نام شهری در یمن	سبا	بنیاد، پایه (مؤسس)	اساس
شمشیر (سیّاف)	سیف	لغو کردن (ملغی)	الغَا
تابستان (صیفی جات)	صیف	تلقین کردن، آموختن	القا
روشنی	سنا	درد و رنج	آلم
ستایش	ثنا	درفش، پرچم	عَلَم
گل یاسمن	سَمَن	حکومت امیر / امارات: نشانه‌ها	إِمَارَت
ارزش و قیمت	ثمن	خانه، بنا (معمار)	عِمَارَت
فربه	سمین	آرزو (آمال)	أَمَل
گرانبها	ثمین	کار (اعمال)	عَمَل
درست، صحیح	صواب	نسبت داشتن	انْتِساب
پاداش	ثواب	نصب کردن، گماشتن	انْتِصاب

لاغر و نحیف (هم‌معنی هستند)
مقاصد و اغراض (مقصدها و غرض‌ها)
أسف و اندوه (هم‌معنی هستند) هم‌خانواده تأسف
التذاذ ادبی (لذت بردن ادبی) هم‌خانواده لذیذ
أبتر و ناقص (هم‌معنی هستند)
عزت و ذلت (عزیز شدن و خوار شدن) هم‌خانواده اعزاز - ذلیل، ذلالت
هور و ماه (خورشید و ماه)
تضاد و طباق (هم‌معنی هستند) هم‌خانواده ضدّ
رذیلت‌های اخلاقی (پستی‌های اخلاقی) هم‌خانواده رذل، ارادل
تضاد و تعارض (ضد بودن و اختلاف داشتن) هم‌خانواده اضداد، معارض
تعزیه و مرثیه (سوگواری و در عزای مرده گریستن) هم‌خانواده معزّی، رثا
بذل و بخشش (هم‌معنی هستند) هم‌خانواده مبذول
اعزاز و اکرام (عزیز شمردن و گرامی داشتن)
خبث طینت (پلیدی سرشت) هم‌خانواده خبیث، خبائث
بیماری صرع (نوعی بیماری)
سَنجق و پرچم (هم‌معنی هستند)
قُرا و دهات (قریه‌ها و روستاها)
ظهِیر فاریابی (نام شاعری است)
قُرب و بُعد (نزدیکی و دوری) هم‌خانواده تقریب، اقربا / استبعاد
سرمنزل غایی (هدف نهایی) هم‌خانواده غایت
ذی حیات (صاحب زندگی) (زنده)
أزهار (شکوفه‌ها) شکل مفرد زهره